

## آیا تبیین‌های تاریخی متفاوت‌اند؟

نیکولاس رشر\*

مترجم: عباس بخشی‌پور رودسری

عضو هیأت علمی دانشگاه تبریز

### چکیده

نیکولاس رشر، استاد فلسفه و مدیر مرکز فلسفه‌ی علم در دانشگاه پیتربورگ آمریکا است و در زمینه‌ی منطق، فلسفه‌ی علم و تاریخ فلسفه، کتب و مقاله‌های بسیاری نوشته است. وی در مقاله‌ی حاضر، الگوی تبیین در علم تاریخ را می‌کاود و تمایزات و تشابهات الگوی تبیین علم تاریخ با علوم اجتماعی و علوم طبیعی را آشکار می‌سازد. این مقاله با ارائه‌ی بحثی روشن و دقیق در مورد علوم مصرفی، نه تنها بر تاریخ پر تو می‌افکند، بلکه خواننده‌ی آزموده می‌تواند با استفاده از اصول و مباحث مطروحه در این زمینه، به توضیح و تبیین نسبت علوم مصرفی دیگر با علوم تولیدی توفیق یابد و بدین ترتیب با یکی از مدخل‌های ارتباط علوم مختلف به خوبی آشنا خواهد شد.

---

\* Rescher, Nicholas, *Scientific Explanation*, New York: macmillan company, Free press. 1970. PP.147-162.

## آیا تبیین‌های تاریخی متفاوت‌اند؟

### ۱ - مقدمه

این مدعا بارها تکرار شده است که شیوه‌های تبیین<sup>۱</sup> در علم تاریخ با تبیینی که در علوم طبیعی یا اجتماعی دیده می‌شود، تفاوت بنیادی دارد. برخی می‌گویند مبنای چنین تفاوتی این است که تاریخ، برخلاف علم، به «توصیف وضعیت اموری که منحصر به فرد هستند<sup>۲</sup> می‌پردازد.» (Dray, P.44). استدلال شده است که موضوعاتِ منحصر به فرد<sup>۳</sup> فهم تاریخی، وقایع بی‌مانند، جزئی و عینی‌اند؛<sup>۴</sup> و چنین ادعا شده است که مورخ در درجه‌ی اول می‌خواهد به توصیف و تحلیل وجوه منحصر به فرد داده‌های خود پردازد؛ برخلاف دانشمند که به وجوه عام<sup>۵</sup> نظر دارد. این نگرش در صورت صحت، پیامدهای بی‌شماری را برای امکانات تبیین علمی در حوزه‌ی تاریخی به دنبال خواهد داشت؛ چون چنین تبیینی (اگر با براهین فرعی و مکمل تقویت شود) هرگز نمی‌تواند با عواملی به مقابله برخیزد که به هیچ وجه عام نیستند، بلکه تماماً منحصر به فردند.

موضوع مقاله‌ی حاضر این است که جز با اصلاحات عمیق نمی‌توان از چنین ادعایی درباره‌ی تاریخ (که اگر خوب فهم شود حاوی حقایق قابل توجهی است) در برابر انتقادات وارد بر آن دفاع کرد. درست است که گاه مورخین حرفه‌ای سعی می‌کنند از ادعای بی‌مانند بودن تاریخ دفاع کنند، ولی معمولاً ناقدین، چنین تلاش‌هایی را جدی نمی‌گیرند؛ چون این دفاع خاص نمی‌تواند با ادله‌ی واقعی که می‌توان علیه آن ارائه کرد، دربیفتد.

باید به صراحت تصدیق کنیم که واقعه‌ی جزئی، هر چه باشد، به یک معنا بی‌مثل و مانند است:

هر تیک ناچیز ساعت من یک رویداد منحصر به فرد است؛ برای این که هیچ دو تیکی نمی‌تواند با یک رویداد مفروض سومی هم‌زمان شود. هر

1 . explanation

2 . unique

3 . exclusive objects

4 . concrete

5 . generic

تیک ساعت همان قدر منحصر به فرد است که نطق لینکلن<sup>۱</sup> در خطابه گتیسبورگ!<sup>۲</sup>...

هر فردی، به خاطر داشتن مجموعه‌ای متمایز از ویژگی‌ها که دقیقاً در هیچ فرد دیگری دیده نمی‌شود، منحصر به فرد است.

(Grunbaum, PP. 665-676)

به عبارت دیگر، ظاهراً این یک حقیقت اساسی است که تمامی رویدادهای جهان منحصر به فردند. هر رخداد طبیعی ملموس تماماً منحصر به فرد است؛ حتی وقوع یک پدیده‌ی به اصطلاح «تکرار شونده»<sup>۳</sup> مثل طلوع خورشید، یا پدیده‌ای از نوع رویدادهای «تکرارپذیر»<sup>۴</sup> مثل حل شدن حبه‌ی قند در فنجان چای. رویدادها در مقام ثبوت منحصر به فردند، تنها در اندیشه غیرمنحصر به فرد در نظر گرفته می‌شوند. در اندیشه گزیده می‌شوند و مصادیق یک نوع یا طبقه‌ی مفهومی<sup>۵</sup> به شمار می‌آیند. ما به «ظهور یک ستاره‌ی دنباله‌دار» یا به «یک جنگ دریایی کشتی‌های بادبانی» به طور یکسان اشاره می‌کنیم؛ و استفاده از چنین اصطلاحاتی دقیقاً از این امر حکایت می‌کند که رخدادهای تاریخ طبیعی (تاریخ غیرانسانی)، با توجه به منحصر به فرد بودن، تفاوتی با رویدادهای تاریخ انسانی ندارد.

این‌که برای مطالعه، رویدادی را خاص، انضمامی و منحصر به فرد به حساب آوریم، یا آن را مانند نمونه‌ی غیرمنحصر به فرد طبقه‌ای از رویدادها مورد بررسی قرار دهیم، در اصل به علایق و چشم‌انداز ما بستگی دارد. گالیله<sup>۶</sup> گویی را بر سطح شیب‌دار می‌غلطاند و با هر غلتیدن به مثابه امری یکسان و همانند<sup>۷</sup> غلتیدن قبلی برخوردار می‌کرد؛ چون چنین مواجهه‌ای برای مقاصد او مناسب بود. یک مورخ نیز اگر بخواهد، درست به همین شیوه می‌تواند از مرگ سیاه<sup>۸</sup> بحث کند؛ یعنی، با هر مرگ همگانی منحصر به فرد، به دلیل انتسابش به طبقه‌ای از رویدادها، که «یک طاعون»<sup>۹</sup> خوانده می‌شود، چون امری همانند برخوردار کند.

1 . Lincoln

2 . Gettysburg

3 . recurrent

4 . repeatable

5 . conceptualized type or class

6 . Galileo

7 . identical

8 . Black Death

9 . a plague

مورخ نیز، مانند دانشمند، معضل منحصر به فرد بودن را از طریق کاربرد طبقاتی متنوع و وسیع در مباحثاتش حل می‌کند؛ از قبیل «ملل»، «جنگ‌ها»، «انقلاب‌ها»، «کشتارها»، «بودجه‌ها» و مفاهیمی از این دست. این فهرست بی‌انتهاست. نمی‌توان به این دلیل که چنین طبقاتی نمی‌توانند ساختار منحصر به فرد یک شخص یا رویداد خاص را آشکار سازند، ادعا نمود که کاربرد و استفاده از چنین طبقاتی، تاریخ را از حیز انتفاع می‌اندازد؛ زیرا این وضعیت دقیقاً برای تمام طبقه‌بندی‌های علمی صادق است. تنها برخی از وجوه یک امر جزئی خاص در چنین طبقه‌بندی‌هایی توصیف می‌گردد و هیچ مجموعه‌ای از طبقه‌بندی‌های عام نمی‌تواند به نحو معقول، ساختار اعیان یا رویدادهای جزئی را بدان‌گونه که توصیف شد، آشکار سازد.

با در نظر گرفتن این تذکرات کلی و اساسی، اکنون با دقت و تفصیل بیش‌تری این ادعا را بررسی می‌کنیم که تاریخ به یک معنا با رویدادهای منحصر به فرد سروکار دارد. برای توضیح این مسئله‌ی محوری، سه موضوع جزئی، باید مورد بحث قرار گیرند: نسبت تاریخ با علوم «تاریخی»، نقش تعمیم‌ها در تاریخ، و الزامات تفسیر در تاریخ.

## ۲ - نسبت تاریخ با علوم «تاریخی»

روشن است که تاریخ، امتیاز و انحصار مطالعه‌ی گذشته را در دست ندارد. زیست‌شناسی که تکامل حیات را توصیف می‌کند، جامعه‌شناسی یا مردم‌شناسی که تحوّل سازمان‌ها و نهادهای بشری را بررسی می‌کند، زبان‌شناسی<sup>۱</sup> که تحوّل و تغییر زبان را تحلیل می‌کند، زمین‌شناسی که تحوّل سیاره‌ی ما را مطالعه می‌کند و منجمی که تحوّل کیهان را مورد بررسی و تحقیق قرار می‌دهد، اساساً با پرسش‌های «تاریخی» و یا به عبارت دیگر، با حوادث و رخداد‌های گذشته رودررو هستند و حوزه‌های بسیار وسیعی از کاوش علمی گذشته را «هدف»<sup>۲</sup> پژوهش‌های خود قرار داده‌اند؛ بنابراین طبیعی و شایسته است از خود بپرسیم: تاریخ (به معنای اخص، یعنی تاریخ انسانی) با دیگر علوم «تاریخی» چه تفاوتی دارد؟

پافشاری بر این حقیقت که تاریخ با آنچه آدمی در جامعه‌ی متمدن انجام می‌دهد، برای پاسخ این سؤال کافی نیست؛ هرچند احتمالاً این نظر درست است، ولی

1 . Philologist زبان‌شناسی تاریخی

2 . target

دانش‌جوی زیست‌پزشکی، شاخه‌ی بوم‌شناسی انسانی<sup>۱</sup> نیز با انسان و محیط اجتماعی او سروکار دارد؛ هم‌چنین مردم‌شناسان و جامعه‌شناسان به مطالعه‌ی فعالیت‌های انسان‌ها در متن نهادهای انسانی، در گذشته و حال می‌پردازند. در نتیجه تفکیک و تمایز تاریخ از علوم «تاریخی» فقط بر مبنای ملاحظات فاعل‌شناسا و موضوع‌شناسایی<sup>۲</sup> صحیح نیست.

از نظر روش‌شناسی پژوهشی، هیچ ضامن و پشتوانه‌ای برای تمایز تاریخ و علوم تاریخی در دست نیست؛ زیرا در این جا نیز هیچ مرز مشخص و قاطعی که تاریخ را از علوم متمایز کند، وجود ندارد، تاریخ کاملاً با سرمشق معیار پژوهش علمی فرضیه‌ای - استنتاجی<sup>۳</sup> سازگار است. این سرمشق معمولاً دارای چهارگام زیر می‌باشد:

۱. بررسی داده‌ها؛

۲. صورت‌بندی یک فرضیه‌ی تبیین‌گرانه؛

۳. تحلیل توابع و پیامدهای فرضیه؛

۴. آزمودن این پیامدها با داده‌های اضافی.

پژوهش تاریخی درست همین الگو را دنبال می‌کند؛ مورخ داده‌های وقایع‌نگارانه‌ی<sup>۴</sup> خود را جمع‌آوری می‌کند، یک فرضیه‌ی تفسیرگرانه را به خدمت می‌گیرد تا آن داده‌ها را تبیین کند، پیامدهای همین فرضیه را مورد امتحان و واریسی قرار می‌دهد و به جست‌وجوی داده‌های دیگری می‌پردازد، تا بدان وسیله کفایت و بسندگی فرضیه را بیازماید. در فعالیت مورخ نیز ویژگی‌های عام روش علمی آشکار است؛ حتی اگر شکل خاصی که این فرایند عام در تاریخ به خود می‌گیرد، در جزئیات با شکلی که در حوزه‌های علمی دیگر می‌یابد، متفاوت باشد، این خود موضوع دیگری است که با مسئله‌ی مورد بحث ارتباط ندارد.<sup>۵</sup> اگر چه گیاه‌شناسی در مقایسه با مکانیک کوانتوم یا

1 . human ecology

2 . Subject - object consideration

3 . Standard hypothetico-deductive paradigm

4 . choronological data

۵. منظور ما انکار این امر نیست که در شاخه‌های معینی از کاوش علمی دانشجویان می‌توانند آزمایش‌ها را تکرار کنند. شیوه‌ای که اصطلاحاً «آزمایش‌های فیصله‌بخش» خوانده می‌شود، و این‌که این امر امتیازی است که تمامی علوم تاریخی از آن بی‌بهره‌اند، مسئله‌ی بسیار پیچیده‌ای است که در این مقاله مجال آن بحث نیست. تنها به خواننده تذکر می‌دهیم که (۱) تکرارناپذیری آزمایش‌ها تا حدی ویژگی علوم طبیعی نیز می‌باشد و (۲) آزمایش‌های «فکری»، در دسترس مورخین نیز هست، هم‌چنان‌که فیزیک‌دانان هم از آن سود می‌جویند.

اقتصاد فرایندهای تولید، نیاز کمی به نظریه‌ی جبر ماتریس‌ها<sup>۱</sup> دارد، این بدان معنا نیست که چنین تفاوت‌هایی، از نظر نیاز به ریاضیات، موجب تمایز این رشته‌ها بر حسب مبادی روش‌شناختی نمی‌شود.

بنابراین، ظاهراً ویژگی‌های معرف تاریخ، نه در موضوع شناسایی آن قرار دارد و نه در روش‌های آن. اما این اصلاً بدان معنا نیست که هیچ تفاوت اساسی‌ای بین تاریخ و علوم «تاریخی» وجود ندارد؛ ولی برای شناسایی دقیق مبنای تمایز، باید نقش نسبی داده‌ها و نظریه<sup>۲</sup>، یا امر واقع و قانون<sup>۳</sup> را در علوم اجتماعی به دقت مورد بررسی قرار دهیم.

در تمامی علوم، از جمله علوم تاریخی، در می‌یابیم که موضوع علم، مطالعه‌ی دامنه‌ی معینی از «امور واقع» پایه‌ای است. این مطالعه برای کشف تعمیم‌ها یا در حالت ایده‌آل کشف قوانین جهان‌شمول صورت می‌گیرد. موضوعات این قانون حوزه‌ای از پدیده‌ها و امور واقع را تشکیل می‌دهند. در نتیجه امور واقع جزئی، در اصل، برای علوم منزلت ابزاری<sup>۴</sup> دارند. امور واقع به عنوان داده یا ابزار تحقق هدف، یعنی دستیابی به قانون عمل می‌کنند. در علوم، رویدادهای جزئی که امور واقع را تشکیل می‌دهند، نقشی ضروری ولی در اصل تبعی را ایفا می‌کنند: قانونِ علاقه‌ی قانون کلی است و امور واقع جزئی صرفاً وسیله‌ای برای تحقق چنین هدفی هستند.

از سوی دیگر، در تاریخ، رابطه‌ی وسیله - هدف<sup>۵</sup> در واقع معکوس می‌شود. بر خلاف دانشمند، تعلق خاطر مورخ در درجه‌ی اول بر امور واقع جزئی حوزه‌ی پژوهشی معطوف است. با این حال، او صرفاً به واقعیت‌های تاریخی و توصیف آنها علاقه‌مند نیست؛ زیرا این کار وقایع‌نگاری محض است که احتمالاً به ناچار نقطه‌ی شروع در تاریخ است، ولی وقایع‌نگاری به هیچ‌وجه نباید با تاریخ یکی گرفته شود. مورخ تنها در پی ثبت رویدادها و توصیف آنها نیست، بلکه به فهم آنها نیز علاقه‌مند است؛ و «فهمیدن»، مستلزم طبقه‌بندی و ارزیابی است و دستیابی به همه‌ی این‌ها، تنها با درک رابطه‌ی علی و روابط متقابل مفهومی میان جزئیات و وقایع‌نگارانه مقدور می‌گردد.

1 . algebraic theory of matrices

2 . datum and theory

3 . fact and law

4 . insrtumental

5 . means - and relationship

عدم التفات به این نکته‌ی اساسی، استدلال دری<sup>۱</sup> را عقیم می‌سازد؛ استدلالی به قصد تقویت این نظر که اساس تبیین تاریخی، مطالعه‌ی «روندهای متوالی»<sup>۲</sup> رویدادهاست و این که الگوی روندهای متوالی بهترین نوع توصیفاتی است که مورخین به دست می‌دهند (Dray, P.66-72). در واقع روندهای متوالی رویدادها فی نفسه فقط وقایع‌نگاری هستند، نه بیش و نه کم. مثال زیر که به شکل روندهای متوالی زمانی ارائه می‌شود می‌تواند مراد ما را روشن سازد:

ناپلئون<sup>۳</sup> ده صبح صبحانه‌اش را خورد. در ساعت ده و بیست دقیقه لباس خوابش را درآورد و لباس‌های سواری خود را پوشید و در ساعت ده و سی و پنج دقیقه همسرش را برای خداحافظی بوسید. در ساعت یازده صبح به اتفاق فرماندهان خود جلسه‌ای تشکیل داد و تصمیم گرفت طی ده روز آینده جنگی را شروع کند و در ساعت یک بعدازظهر به منزلش برگشت. در ساعت یک و دو دقیقه موی سرش را کوتاه کرد و دستی به آهستگی بر سرش کشید. در ساعت دو و سه دقیقه‌ی عصر فکورانۀ مقابل تابلوی بزرگ تصویر معشوقه‌ی پیشین خود نشست.

درست در همین مرحله تعمیم‌ها و قوانین علمی وارد صحنه می‌شوند. آنها ابزارهای لازم را برای فهم وقایع جزئی فراهم می‌سازند و الگوهای اساسی روابط متقابل را به دست می‌دهند و این الگوها زنجیره‌هایی<sup>۴</sup> را می‌سازند که با توسل به آنها روابط کنشی و تابعی میان رویدادهای جزئی مورد توجه مورخ قرار می‌گیرد.

حال اگر این تحلیل صحیح باشد، معلوم می‌شود که مورخ صرفاً رابطه‌ی وسیله - هدف بین امر واقع و نظریه را آن‌گونه که در علم آن را می‌یابیم، معکوس می‌کند؛ زیرا مورخ به تعمیم‌ها علاقه‌مند است و به آنها توجه دارد، ولی نه به این دلیل که تعمیم‌ها هدف و غایت رشته‌ی علمی او هستند، بلکه به خاطر کمکی که این تعمیم‌ها در توصیف امور جزئی به او می‌کنند. تاریخ می‌کوشد تا فهمی از رخدادهای خاص به دست دهد؛ لذا به چنین قوانین و تعمیم‌هایی رجوع می‌کند، چون می‌تواند خادم چنین امر خطیری باشند. قوانین و تعمیم‌ها به طور گسترده از علوم اقتباس می‌شوند، ولی از تجارب معمول

1 . Dray

2 . Cotinuous series

3 . Napoleon

4 . Link

بشری نیز حاصل می‌گردند. نقش تعمیم‌ها در تاریخ منحصرأ ابزاری است: آنها برای فهم رویدادهای جزئی مورد استفاده قرار می‌گیرند؛ در نتیجه نزد مورخ رابطه‌ی وسیله - هدف دانشمند، یعنی حرکت از داده به سوی نظریه، معکوس می‌گردد.

بر همین اساس راه‌های مختلفی که تاریخ با گذشته مربوط می‌شود، کاملاً با راه‌های ارتباط علوم «تاریخی» با گذشته متفاوت است. مورخ که به امور جزئی علاقه‌مند است به گذشته فی نفسه توجه نشان می‌دهد و گذشته برای او ابزاری برای دست‌یابی به قوانین نیست. در واقع بر خلاف پژوهشگر علوم تاریخی، مورخ تولیدکننده‌ی<sup>۱</sup> قوانین کلی نیست، بلکه مصرف‌کننده‌ی<sup>۲</sup> آن قوانین است. موضع مورخ در برابر علوم در اصل رابطه‌ی مصرف‌گری<sup>۳</sup> است. مورخ تعمیم‌های برگرفته از مردم‌شناسی، جامعه‌شناسی، روان‌شناسی و سایر علوم را بر حسب علایق و به حکم تکلیف، به منظور تسهیل فهم ما از گذشته مورد استفاده قرار می‌دهد.

بر اساس این تحلیل، خط فاصل میان تاریخ و علوم تاریخی روشن نیست، ولی دقیق و ظریف است؛ بنابراین هم جامعه‌شناس و هم مورخ، دقیقاً می‌توانند به توالی واحدی از پدیده‌ها، مثلاً مسئله‌ی جذب دانش یونانی<sup>۴</sup> در اسلام دوره‌ی قرون وسطا، علاقه‌مند باشند و هر دو ممکن است در اصل به نظریه‌های یکسانی برای مطالعه واقعیت‌ها تکیه کنند، ولی نزد جامعه‌شناس، این یک «مطالعه‌ی موردی»<sup>۵</sup> برای تشخیص و تعیین کلی<sup>۶</sup> فرایندهای عام انتقال فرهنگی دانش است. این مطالعه برای ذهن جستجوگری که می‌خواهد قواعد حاکم بر این حوزه‌ی پدیداری<sup>۷</sup> را در کل به دست آورد در نقش یک «درونداد»<sup>۸</sup> و یک داده است؛ درحالی‌که این رویکرد مورد علاقه‌ی مورخ نیز می‌باشد و هر قاعده‌ای کلی که جامعه‌شناس معرفی می‌کند وسیله‌ای خواهد بود که مورخ با خرسندی از آن برای مطالعه‌ی تاریخی فرهنگ اسلامی استفاده می‌نماید، ولی علاقه‌ی مورخ به چنین تعمیم‌هایی در اصل ابزار و وسیله‌ای است برای ایضاح آنچه در یک مورد خاص تحت مطالعه قرار گرفته است. اگر مورخ مایل است که زنجیره‌های با معنای میان رویدادها را آشکار سازد و از وقایع‌نگاری صرف بپرهیزد، باید تعمیم‌هایی در دست

1 . producer

2 . consumer

3 . Parasitic

4 . Greek

5 . case study

6 . general characterization

7 . range of phenomena

8 . input



داشته باشد؛ هر چند هدف او ایضاح گذشته و تحصیل درک و فهمی از گذشته فی نفسه است، نه این‌که آن را فقط ابزار جست‌وجوی قوانین قرار دهد؛ بنابراین، تفاوت میان تاریخ و علوم تاریخی نه در موضوع مطالعه و نه در روش، بلکه در اهداف پژوهش و دیدگاه منضم به چنین اهدافی است که گذشته را می‌کاود. تاریخ امور واقع را بر هم انبار نمی‌کند تا قوانین را بسازد، بلکه جست‌وجو، به کار بستن و بهره‌جویی از قوانین است تا امور واقع تبیین شوند. بخشی از ادعای تاریخ راجع به منحصر به فرد بودن برهمن حقیقت مبتنی است.

برای این‌که در تاریخ به دیدگاهی روشن‌تر از این رابطه که در اصل متمایزکننده‌ی امر واقع و قانون است دست یابیم، باید دقیقاً نقش تعمیم‌ها در تاریخ را، بررسی نماییم.

### ۳- نقش تعمیم‌ها در تاریخ

پرسش از نقش تعمیم‌ها در تاریخ، نهایتاً بر مسئله‌ی منحصر به فرد بودن رویدادهای تاریخی تأثیر می‌گذارد. چون تعمیم‌ها در اصل و ضرورتاً با انواع<sup>۱</sup> یا طبقات سروکار دارند، بالتبع فقط در صورتی می‌توانند با رویدادهای خاص و جزئی ارتباط برقرار کنند که این رویدادها طبقه‌پذیر باشند و بتوانند تحت عنوان یک نوع درآیند؛ یعنی، درست زمانی که چنین رویدادهایی منحصر به فرد نباشند؛ بنابراین تعیین گستره‌ای که این تعمیم‌ها می‌توانند نقش به‌حق و مفیدی در تاریخ ایفا کند، بهترین ابزار برای بیان دقیق راه‌هایی است که می‌تواند «منحصر به فرد بودن» وقایع تاریخی را به خوبی نشان دهد. احتمالاً مشهورترین برنهاد در مورد نقش تعمیم‌ها در تاریخ آن است که «قانون یگانه و مهمی بر تقدیر و سرنوشت ملل، امپراطوری‌ها، تمدن‌ها یا فرهنگ‌ها حاکم است». بنابر چنین نگرشی تمامی مباحثات اساسی و گسترده‌ی تاریخی ناگزیر درون یک الگوی بنیادی واحد قرار می‌گیرند. کار اصلی و شاخص مورخ تشخیص دادن و بیان روشن همین تعمیم عامی<sup>۲</sup> است که بر نظم و روال ذاتی فرایند تاریخی حاکم است. این رویه‌ی تاریخ‌نویسی برای خوانندگان آثار اشبنگلر<sup>۳</sup> و تویی بی<sup>۴</sup> در قرن حاضر آشناست. در این دیدگاه، منحصر به فرد بودن، نقشی بسیار محدود در تاریخ ایفا می‌کند. به خاطر جایگاه

1 . types

2 . supreme generalization

3 . Spengler

4 . Toyebec

مسلط الگوی بنیادین نظم و روال، منحصر به فرد بودن، کاملاً محدود به نکات جزئی است.

بسیاری از نظریه‌پردازان در مقابل این دیدگاه، موضعی کاملاً مخالف اتخاذ کردند؛ یعنی از دیدگاهی حمایت کردند که در آن، تعمیم هیچ‌گونه نقشی در تاریخ ندارد؛ بنابر این دریافت، تنها حقیقت اعلی در مورد مطالعه‌ی تاریخی، همین غیبت تام تعمیم‌ها از حوزه‌ی تاریخی است. منحصر به فرد، تام و فراگیر، برنامه‌ی معمول مورخ قرار می‌گیرد. مورخ مدعی است که به‌ناچار با امور جزئی تکرارناپذیر سروکار دارد. تعمیم نه تنها توجیه‌ناپذیر است، بلکه اساساً از فهم داده‌های تاریخی جلوگیری می‌کند؛ چون چنین دیدگاهی امکان تبیین تاریخی را از بین می‌برد (در تبیین لزوماً به برخی از تعمیم‌ها نیازمندیم)، می‌توان این دیدگاه را «نیست‌انگاری تاریخی»<sup>۱</sup> نامید.

دیدگاه راقم این سطور دقیقاً بنیابین این دو موضع است. واضح است که هیچ تعمیم فراگیری از «الگوی تاریخ» به دست نیامده است که اولاً، به قدر کافی خاص باشد تا با توجه به داده‌ها برای یک آزمون انتقادی مناسب تشخیص داده نشود و ثانیاً، به قدر کافی مناسب باشد تا از چنین آزمونی سربلند بیرون آید. به عقیده‌ی من، شخص برای رسیدن به چنین برنهادی به دنبال تفسیر قابل قبول از جایگاه تعمیم در تاریخ نیست.

از سوی دیگر روشن است که شکست رویکرد تعمیم فراگیر به تاریخ، به هیچ وجه ثابت نمی‌کند که تعمیم‌ها باید از قلمرو تاریخی طرد شوند. برای آگاهی از دلایل این مسئله باید دقیق‌تر به نقش قوانین و تعمیم‌ها در تاریخ نظر کنیم.

مقدمتاً، بی‌تردید مورخ باید از قوانین کلی علوم سود جوید. او نمی‌تواند بدون توجه به داده‌های علوم رفتاری به وظیفه‌اش عمل کند. مورخ، از اطلاعات فراهم آمده از زیست‌شناسی انسانی، طب یا روان‌شناسی، تنها با قبول خطر و زیان، چشم‌پوشی می‌کند. حقایقی که این علوم ارائه می‌کنند مسائلی چون: مرگ و بیماری آدمیان، نیازهای جسمی آنها به خواب و خوراک و... ساختمان روانی آنان و اموری از این قبیل را شامل می‌شود. این مسائل در اصل امور ثابت حاکم بر اعمال انسان است و تاریخ با همین‌ها سروکار دارد. هم‌چنین مورخ نمی‌تواند علوم فیزیکی را نادیده بگیرد؛ یعنی علمی که ویژگی‌های محیط آدمی را با کمک قوانین کلی توصیف می‌کنند. اگر پیش‌رفت علم به

1. historical nihilism.

عمیق‌تر شدن درک ما از رویدادهای تاریخی بینجامد حتی نیاز است که تاریخ از نو نوشته شود؛ و چون قوانین کلی علوم با یکنواختی‌های بنیادین طبیعت سروکار دارند و به جزئیات منحصر به فرد نمی‌پردازند، دخالت دادن آنها در فهم تاریخی، موجب منحصر به فرد نبودن<sup>۱</sup> تاریخ می‌گردد.

به علاوه، نکته‌ی مهم این است که قوانین کلی علوم طبیعی یگانه مبنای تعمیم در تاریخ نیست. این علوم مشخصات شرایط حدی<sup>۲</sup> فیزیکی، زیست‌شناختی و روان‌شناختی را به دست می‌دهند که آدمی به ناچار باید با توجه به آنها عمل کند؛ ولی مجموعه‌ای از شرایط حدی، محیط فرهنگی آدمی - نه محیط فیزیکی - را ایجاد می‌کند. این دسته از شرایط پای قوانین کلی علوم اجتماعی را در حوزه‌ی تبیین تاریخی می‌کشایند و این امر منشأ دیگری برای منحصر به فرد نبودن تاریخ می‌باشد.

همه‌ی حکایت به همین خلاصه نمی‌شود؛ اکنون باید شیوه‌ی دیگری از تعمیم را مورد ملاحظه قرار دهیم که در تبیین تاریخی حایز اهمیت حیاتی است، یعنی تعمیم‌های محدود<sup>۳</sup>. این گونه تعمیم‌ها از نوع تعمیم‌های مأخوذ از علوم و متبلور در قوانین کلی نیستند. خاستگاه این تعمیم‌های محدود نظم‌های گذرایی است که با الگوهای موقت تکنولوژیکی و سازمانی امکان ظهور یافته‌اند. چنین نظم‌های گذرایی مشخص می‌کنند چگونه تعمیم‌های محدود می‌توانند به شیوه‌ای به کار گرفته شوند که این امکان را برای آنها فراهم سازد تا در تبیین بخشی از نیروی استنتاجی اساسی باشند. همین نوع تعمیم‌ها امکان ظهور «قوانین تاریخی» از نوع محدود را فراهم می‌سازند، قوانینی که با توجه به مرزهای زمانی - مکانی خاص<sup>۴</sup> به کار بسته می‌شوند.

دومین منبع اصلی تعمیم‌های محدود، حوزه‌ی اعمال کاملاً نهادینه شده<sup>۵</sup> است. رسوم اجتماعی، نهادهای حقوقی و سیاسی، مؤسسات اقتصادی و دیگر حوزه‌های نهادینه، همه خاستگاه چنین تعمیم‌های محدودی هستند؛ بنابراین، تعمیم محدود می‌تواند برای مثال بر عمل‌گزینش رییس‌جمهور توسط مردم آمریکا هر چهار سال یکبار و یا بر سرشماری جمعیت کشور هر ده سال یکبار مبتنی باشد. در این جا نیز با

1 . nonuniqueness

2 . boundary conditions

3 . limited generalization

4 . specific spaiontemporal limits

5 . institutional

نظم‌های محدود روبرویم. مرزهای زمانی (و هم‌چنین مکانی) یک محیط در طول انجام اعمال پایه‌ی نهاده‌ای، نسبتاً ثابت باقی می‌ماند. برای آن‌که مورخ بتواند تبیینی از رویدادهای به هم مرتبط به دست دهد، چنین الگوهای نهاده‌ای از ارزش حیاتی برخوردارند؛ چون این نظم‌ها ابزار تبیین رخدادها هستند؛ مورخ بر کشف چنین نظم‌هایی همت خواهد گمارد. با استفاده از تعمیم‌های محدودی که ساختار نهاده‌ای ویژه‌ی یک محیط را مشخص می‌سازد، رویدادها در یک دوره‌ی محدود زمانی درک و تبیین می‌گردند. وجود همین الگوهای منظم نهاده‌ای، باز محدودیتی را بر میزان «منحصر به فرد بودن» داده‌هایی که مورخ با آنها سروکار دارد، اعمال می‌کند.

(Joynt and Resher, 1959. PP.383-388)

با این حال شایان ذکر است که استفاده از تعمیم‌های محدود در تبیین تاریخی در محیط‌های تکنولوژیکی و سازمانی موقت صورت می‌گیرد و این محیط‌ها نمی‌توانند مبنای تمایز اساسی تاریخ و علوم طبیعی قرار گیرند. ابتدا بر نظم‌های گذرا به هیچ وجه مبنایی برای منحصر به فرد نبودن تاریخ فراهم نمی‌سازد. نکته‌ی آخر آن‌که، مراحل گذشته‌ی تکامل زیست‌شناختی و کیهان‌شناختی نیز تکرارپذیر نیستند و در نتیجه بخش‌های «تاریخی» علوم طبیعی هم مجبورند به حوزه‌های تکرارناپذیر بپردازند و در این قلمروها تعمیم‌های محدود می‌تواند صورت بپذیرد و گاهی نیز در واقع صورت پذیرفته‌اند، ولی دانشمند قاعداً به چنین نظم‌های گذرای تنها به عنوان قرارگاه موقت برای رسیدن به قوانین کلی توجه می‌کند و قوانین کلی هدف اصلی دانشمند است؛ بنابراین، در مجموع دانشمند می‌کوشد تا آن‌جا که می‌تواند از تعمیم‌های محدود و عجیب و غریب دور و برکنار باشد، با این حال دانشمند می‌تواند برای حوزه‌ی تحت مطالعه و بررسی خود تعمیم‌های محدود ارائه دهد؛ ولی مورخ که توجهش بر فهم رویدادهای خاص معطوف است، نه صورت‌بندی تعمیم‌های جهان‌شمول، تمایل فراوانی به تعمیم‌های محدود دارد.

بنابراین می‌توانیم تحلیل حاضر در مورد نقش تعمیم‌ها در تاریخ را بدین شکل خلاصه کنیم که تاریخ باید از تعمیم‌ها استفاده کند و در واقع هم این‌کار را انجام می‌دهد: نخست به‌عنوان یک مصرف‌کننده‌ی قوانین علمی، و دوم به‌عنوان تولیدکننده‌ی تعمیم‌های محدود که به‌خاطر علایق و به حکم ارائه‌ی تبیین، که وظیفه و رسالت اوست،

و نیز به خاطر تمرکز توجه به جزئیات خاص، ناچار از صورت‌بندی این دسته از تعمیم‌هاست.

استفاده از هر نوع تعمیمی در تاریخ، برای دستیابی و تحقق رسالت تبیینی مورخ ضروری است. از لوازم تبیین، برقراری انواع ارتباطات، مثل ارتباط علّیت، ارتباط تأثیری<sup>۱</sup> و غیره، بین رویدادها و حوادث است و این امر تنها در پرتو تعمیم‌های مرتبط‌کننده تحقق‌پذیر است. هر چه به این مطلب بهتر و روشن‌تر نظر کنیم به دیدگاه کامل‌تری نسبت به جایگاه تعمیم در تاریخ دست می‌یابیم.

#### ۴- الزامات تفسیر تبیینی در تاریخ<sup>۲</sup>

ظاهراً ملاحظاتی که تا این‌جا ارائه شده است به بنیان مدعای درستی ضربه‌ای نمی‌زند، درستی به روشنی و با صلابت می‌نویسد که «حوادث و شرایط تاریخی اغلب فقط به خاطر تفاوتشان با حوادث و شرایط دیگر، منحصر به فردند؛ حوادث و شرایطی که دسته‌بندی آنها با حوادث و شرایط تاریخی در زیر یک‌نام،<sup>۳</sup> طبیعی است.» به طوری که یک مورخ «تقریباً همیشه تا آن‌جا به [یک حادثه] علاقه‌مند است که از دیگر حوادثی که در همان طبقه قرار می‌گیرند، متفاوت باشد» (Dray, P.47) در نتیجه مبنای ادعای شاخص منحصر به فرد بودن حوادث تاریخی این است که طبقه‌بندی‌های مورد استفاده در مرحله‌ی تطبیق دادن انتقادی، نمی‌توانند به طور شایسته و قابل قبولی بر حادثه‌ی مورد بررسی پرتو بیفکنند؛ چون حادثه‌ی مذکور به خاطر ویژگی‌های ذاتی و اساسی‌اش از این طبقه‌ها تفاوت می‌یابد.

تاریخی که تنها از رخدادها تکرارناپذیر تألیف یافته باشد، وقایع‌نگاری صرف خواهد بود و هر تلاشی برای استقرار ارتباط‌هایی بین حوادث و ظاهر ساختن ارتباط متقابل بین آنها به خاطر به کار بستن اکید حکم درستی ضایع خواهد شد؛ ولی تاریخ نه تنها به آنچه رخ می‌دهد؛ بلکه به تبیین آن نیز می‌پردازد.

به محض این‌که فرد از توصیف صرف واقعیت‌ها و رخدادها و وحشی دست کشید و

1 . Linkages of influence

2 . The requirements of explanation interpretation in history

3 . classification term

به تعبیر و تفسیر اقدام کرد، منحصر به فرد بودن ضرورتاً پشت سر نهاده می شود. این حقیقتی مسلم است که ثبت صرف رخدادها برای تبیین آنها کافی نیست (Pandull, 61-69). تفسیر و تبیین مورخ را مسئله علیت مشغول می سازد و این امر به معنای ترک داعیه‌ی منحصر به فرد بودن است.

بررسی هر تفسیر تاریخی موفق در مورد مجموعه‌ای از رویدادها، به وضوح نقش مسلم و انکارناپذیر مقوله‌ها، طبقه‌بندی‌ها و تعمیم‌ها (کلی و محدود) را در این زمینه آشکار می سازد، مورخ به دو شیوه‌ی اساسی با استفاده از چنین مفاهیمی رویدادها را بازسازی می کند.

نخست، این مفاهیم به مورخ کمک می کنند تا رویدادهای مربوط و با اهمیت را از رویدادهای بی شماری که در دسترس او قرار دارند، برگزینند. اغلب، حد و مرز واقعیت مورد مطالعه<sup>۱</sup> مغشوش و نامشخص است و وظیفه‌ی مورخ گزینش دقیق است. هیچ مورخ حرفه‌ای این موضوع را روشن تر از لرد ماکولی<sup>۲</sup> در کتاب رساله‌ی درباره‌ی تاریخ<sup>۳</sup> بیان نداشته است:

حقیقت نمی تواند کامل در تاریخ موجود باشد، برای استیفای حقیقت تمام و کمال مجبوریم ریزترین جزئیات و ریزترین روابط را ثبت کنیم (هر کاری که انجام شده، هر کلمه‌ای که گفته شده در دوره‌ای که تاریخ آن را می نویسیم). از قلم انداختن هر حادثه‌ای، هر چند ناچیز و بی اهمیت، نقص خواهد بود؛ حتی اگر چنین تاریخی نوشته می شد، کتاب‌خانه‌ی بودلین<sup>۴</sup> نیز برای جای دادن رخدادها یک هفته در خود کافی نبود. آنچه در کامل ترین و صادق ترین سالنامه‌ها<sup>۵</sup> آورده می شود، در قیاس با آنچه از آن غفلت شده است، نسبت بی نهایت کوچکی را در برمی گیرد. تفاوت کار عظیم کلارندون<sup>۶</sup> و تفسیر موجز گلداسمیت<sup>۷</sup> درباره‌ی جنگ‌های داخلی امریکا، بسیار ناچیز خواهد بود اگر این دو اثر با حجم بی حد و حصر واقعیت‌هایی مقایسه شود که هر دو خاموش از کنار آن گذشته‌اند؛ بنابراین هیچ تاریخ و هیچ تصویری به ما کل حقیقت را عرضه نمی دارد؛ ولی بهترین تاریخ‌ها و تصویرها آنهایی هستند که اجزایی از حقیقت را عیان می سازند که به

1 . Body of pertinent fact

2 . Lord macaulay

3 . Essay on history

4 . Bodleian library

5 . annals

6 . Clarendon

7 . Goldsmith

آسان‌ترین وجه سیمای کل حقیقت را در ما زنده می‌کنند. مورخی که از هر هنرگزینش بی‌بهره است، علی‌رغم این‌که قصد آشکار ساختن حقیقت را دارد، بزرگ‌ترین کذب و دروغ را خلق خواهد کرد. (Vol.5. PP.129-130)

مورخ بدون راه‌نمایی تعمیم‌ها و مفاهیم کلی در بی‌غول‌های جزئیات انضمامی گیر خواهد کرد و غرق خواهد شد. یک مفهوم کلی، درست مثل «ستاد کل ارتش»<sup>۱</sup> و نقش وحدت‌دهنده‌اش در تعمیمات نظامی، مورخین را قادر می‌سازد که به داده‌های خود سازمان دهند، بر برخی جزئیات تأکید ورزند و بسیاری از جزئیات را که با انتخاب‌هایی که در واقع اتخاذ می‌شوند ارتباطی ندارند یا کم ارتباط دارند، کنار بگذارند. مفهوم یک «ائتلاف»<sup>۲</sup> در حقیقت این امکان را برای یک نویسنده فراهم می‌سازد که اولاً، به مجموعه‌ای از حوادث جایگاهی ببخشد که مستقیماً به جریان واقعی حوادث مرتبط شوند و ساختاری هماهنگ از حوادث را تشکیل دهند.

ثانیاً، چنین مفاهیم عامی در تبیین حوادث مورد بررسی از نقش خاصی برخوردارند. معنا و اهمیت تفسیری که سرانجام از تلاش‌های مورخ سر برخواهد داشت در اصل حاصل کاربرد مفاهیم عام است. به‌طور خلاصه، مفاهیم عام هم از نظر تفسیر داده‌ها و مواد و هم از نظر تعالی بخشیدن این داده‌ها از تاریخ روایتی و وقایع‌نگارانه به پایگاه تاریخ حقیقی، برای مورخ اهمیتی قطعی و مطلق دارند. با سود جستن از مفاهیمی چون سیستم‌های ائتلافی و نقش سازمان‌دهنده‌ی ارتش و تأثیرشان بر سیاست‌مداران غیرنظامی، مورخ می‌تواند توضیح دهد که فرانسه بر این باور بود که برقراری ائتلاف سه‌جانبه<sup>۳</sup> با قدرت عظیمی که ایجاد می‌کند برای بقایش ضروری بود و یا این‌که تصمیمات سیاسی آلمان شدیداً تحت تأثیر راهبرد کلی طرح شلیفین<sup>۴</sup> قرار داشت. به این طریق با استفاده از مفاهیم کلی الگوهای مشخص علی‌ظاهر می‌شوند.

مورخ هم‌چنین می‌تواند توضیح دهد که تکنولوژی موجود در یک دوره، نقشی اساسی در تصمیمات واقعی قدرت‌های مختلف دارد؛ از جمله در فراخوانی بسیج عمومی<sup>۵</sup> یا اعلان اتمام حجت به مخالفان، تا از رویه‌ای که به جنگ می‌انجامد دست

1 . General staff

2 . an alliance

3 . Great Power

4 . Schlieffen plan

5 . general mobilization

بکشند. در این گونه موارد نیز ما تعمیم‌های محدودی را می‌یابیم که به تشخیص و تعیین شرایط حدی نهادی، که آدمی تحت آن شرایط عمل می‌کند، یاری می‌رساند. چنین تعمیم‌هایی مورخ را قادر می‌سازد تا به الگویی کلی دست یابد که با آن الگو، حوادث جزئی مرتب و منظم شوند و نتایج مشخص و توجیه‌پذیر نیز از آن استخراج شوند.

تردیدی نیست که استفاده از مقوله‌ها، طبقه‌ها و تعمیم‌ها به طور مطلق اساسی‌اند و برای مورخ در انجام مناسب تکلیف نقشی حیاتی دارند. در حقیقت - با توجه به هم‌بستگی مطالب ذکر شده - مفاهیم کلی چارچوب و ساخت تاریخ را می‌سازند؛ یعنی مقامی که در آن شأن جزئیات نیز آشکار می‌گردد. آنها مبنای مهم تبیین و تفسیر را می‌سازند و با حضور و نقش حیاتی خود در حقیقت گام بلندی به سوی توضیح این مدعا بر می‌دارند که تاریخ منحصرراً یا حتی ابتدائاً با جنبه‌های منحصر به فرد حوادث جزئی سروکار دارد.

### ۵ - تاریخ و مسئله‌ی پیش‌بینی<sup>۱</sup>

در پایان ملاحظاتی را درباب پیش‌بینی در تاریخ به ترتیب ارائه می‌کنیم. اگر بدون قید و شرط بگوییم تاریخ نمی‌تواند پیش‌بینی کند، خطای آشکار است. پیش‌بینی‌های تاریخی در واقع مسئله‌ی معمول و پیش‌پافتاده‌ی زندگی مدرن است و این مسئله جزء دانش مشترک است که بسیاری از تحولات مهم در امور انسانی بر مبنای تحلیل تاریخی روندهای گذشته (برای مثال حقایق جمعیت‌شناسی به دست آمده در مورد انتظارات از زندگی، تراکم جمعیت شهرها و روستاها، یا حتی پدیده‌ی فرهنگی، از قبیل تعداد کتاب‌هایی که در یک کشور خاص یا یک موضوع خاص چاپ شده‌اند) با درجه‌ی صحت زیاد قابل پیش‌گویی است. مقصود از این گفته که «تاریخ نمی‌تواند پیش‌بینی کند» این است که تاریخ نمی‌تواند آن دسته از تحولات بسیار اساسی زندگی جهانی را که ما شدیداً بدان علاقه‌مندیم و کنجکاو‌های ما سخت بدان معطوف شده است پیش‌بینی کند (به معنای دقیق‌تر، چون بعضاً پیش‌گویی آنها بسیار دشوار است). این وضعیت شبیه حوزه‌ی علم پزشکی است که هم می‌تواند آینده‌ی خیلی نزدیک را پیش‌بینی کند (این که از نظر وضع سلامت تغییری رخ نخواهد داد) و هم آینده‌ی خیلی دور را (این که همه‌ی ما سرانجام خواهیم مرد)، ولی معمولاً نمی‌تواند به پرسش‌های حقیقتاً «مورد علاقه»ی

1 . Prediction



ما درباره‌ی وضع سلامت ما در ماه‌ها یا حتی سال‌های آینده پاسخی ارائه دهد. حال اگر تصدیق کنیم که تاریخ - به معنایی که مشخص کرده‌ایم - نمی‌تواند آینده را پیش‌بینی کند، ارزش دانش تاریخی در چیست؟ اگر تاریخ نتواند پیش‌بینی کند، آیا علاقه به تاریخ مثل علاقه به یک عتیقه نیست، چون مطالعه‌ی تبیین تاریخی نمی‌تواند هم‌اکنون به هیچ نیاز عملی‌ای پاسخ گوید؟

به نظر من برای پاسخ گفتن به این پرسش باید نگرشی درست نسبت به گذشته اتخاذ کنیم و به شیوه‌ای یکسان بپرسیم که یک توجیه عملی معتبر<sup>۱</sup> از مطالعات تاریخی چیست؟ ادعای ما این است که توجیه تاریخ با توسل به معرفت معطوف به آینده به دست نمی‌آید. وظیفه‌ی تاریخ این نیست که جام‌جمی<sup>۲</sup> به دست ما دهد تا شکلی که امور به خود می‌گیرند با نظر در آن بر ما هویدا شود. نقش تاریخ در ارتباط با آینده این است که حکمت می‌آموزد نه علم.

دانش تاریخی به ما نمی‌گوید چه رخ خواهد داد؛ بلکه زمینه‌ای در اختیار ما می‌گذارد تا رفتار افراد انسانی، جوامع و نهادها و نحوه‌ی واکنش آنها به چالش‌ها و فرصت‌ها را، تحت متنوع‌ترین شرایط بفهمیم. تاریخ ما را در موضع بهتری قرار می‌دهد، تا با خردمندی واکنش نشان دهیم، دیدگاه ما را تعدیل و تصحیح می‌کند و درک درستی نسبت به آنچه پیش می‌آید، به دست می‌دهد؛ صرف‌نظر از این‌که واقعاً چه چیزی رخ خواهد داد.

---

1 . Valid pragmatic justification

2 . wisdom

## منابع

- Rescher, Nicholas, *Scientific Explanation*, New York: macmillan company, Free press. 1970. PP.147-162
- Dray. W. *Laws and Explanion in History*, London, 1957.
- Grunbaum. A., «Causality and the science of Human Behavior.» American scientist, vol. 40 (1952); reprinted in: M. Mandelbaum, F. W. Gramlich, and A. R. Anderson (eds.), *Philosophic Problems* (New York, 1957).
- C. B. Joynt and N. Resher, «on Explanation in History». *Mind*, vol. 68 (1959).
- Compare the discussion by N. Rescher, «on probability of Non rRecurring Events,» appearing in Feigl and G. Maxwell (eds.), *Current Issues in the philosophy of science* (New York, 1961).
- cf. J. H. Randull, Jr., *Nature and Historical Experience* (New York, 1958).
- The works of Lord Macaulay, *Essay on history*, ed. by his sister lady Trevelyan, (New York, 1897).